بسم الله الرحمن الرحیم درس خارج اصول استاد سید محمد جواد شبیری

3/9/94 امارات معتبره - دلیل انسداد - حجیت ظن بنا بر مسلک کشف یا حکومت

**انسداد**

**ذکر نکاتی در مورد کلام شهید صدر نسبت به نحوه جمع بین حکم ظاهری و حکم واقعی**

در بحث سابق در بیاناتی که مرحوم آقای صدر در مورد نحوه جمع بین حکم ظاهری و حکم واقعی داشتند یک سری نکاتی وجود دارد که در این بحث ها مفید است. من فقط سرفصل های اینها را ذکر و یک اشاره مختصر می کنم. بحث مفصل آن در بحث قاعده قبح عقاب بلا بیان و تمامیت و عدم تمامیت این قاعده و اینکه آیا مسلک حق الطاعه صحیح است یا مسلک قاعده قبح عقاب بلا بیان آنجا مفصل تر می آوریم. فقط اینجا به خاطر هم ندارم که این بحث هایی که میگویم در کلمات آقای صدر اشاره شده است یا خیر.

چند نکته در بحث جمع بین حکم ظاهری و واقعی هست که باید مدّ نظر باشد. یک نکته اینکه آقای صدر فرموده بودند که ملاکات احکام ظاهریه همان ملاکات احکام واقعیه است از باب تزاحم. این ملاکات وقتی در مقام حفظ تزاحم می کنند در ظرف جهل شارع می آید یکی از اینها را ترجیح می دهد و یکی دیگر را ترجیح نمی دهد. بنابراین اگر یک ملاک الزامی وجود داشته باشد در مقابل آن ملاک ترخیصی وجود داشته باشد این ترخیص اگر ترخیص لا اقتضایی باشد آن ملاک الزام مقدم می شود. این بر فرمایشات آقای صدر بود.

ولی اینجا چند تا نکته هست که باید در این بحث ها مدنظر باشد در این محاسبات ما. یک نکته این است که ما در واقع در امور عقلائی، عقلاء در اغراضشان که می سنجند و به یک کاری اقدام می کنند چیزی که از ورای یک کار گیرشان می آید آن را در مقایسه با هزینه ای که برای آن کار می کنند مقایسه می کنند. ممکن است یک کار در یک شرایطی مصلحت آن الزامی باشد به دلیل اینکه هزینه کمی می برد. همان کار در یک شرایط دیگری الامی نباشد زیرا هزینه اش زیاد می شود. با توجه به هزینه سنجیده می شود. با توجه به این نکته فرض کنید که اگر یک مصلحت الزامی وجود دارد در یک طرف. اگر این طرف را به عینه می شناختیم ما ممکن است بگوییم این مصلحت الزامی است. زیرا برای رسیدن به این مصلحت فقط انجام یک فعل لازم است. ولی وقتی مردد شد بین دو طرف چون برای انجام رسیدن این مصلحت دو فعل باید انجام بدهیم. یعنی هزینه ای که برای رسیدن به این مصلحت هست بیشتر شده است ممکن است این مصلحت از الزامی

بودن بیفتد. یعنی نفس جهل تأثیرگذار هست در ملزمه بودن و ملزمه نبودن مصلحت به دلیل اینکه جهل اقتضا می کند برای رسیدن به آن مصلحت انسان عمل را تکرار کند و در چند جهت عمل تکرار شود بنابراین صرف ندارد. من سال 55 بود که ده ساله بودم با حاج آقا محمد که آن زمان ایشان شانزده هفده ساله بود اطراف همدان رفته بود یک گنج نامه، عباس آباد اطراف همدان، خب معمولا می رفتند و آن کتیبه های گنجنامه را می دیدند. ما زدیم بین آن رودخانه و شروع کردیم کنار آن رودخانه پیاده روی کردن و یک جایی رفتیم داخل آب. داخل آب ذرّات طلا روی آب ریخته بود به طوری که دست که می بردی زیر آب و می آوردی بالا دانه های طلا بر روی دست انسان جمع می شد. خیلی جالب بود به یکی گفتم که این چطور اینجا این گونه است و کسی به فکر جمع آوری آن نیست. گفت اینجا احتمالا رگه های طلا در کوه هست و این رگه ها شسته می شود و در آب ریخته می شود. هزینه ای که برای استخراج این طلا هست صرف نمی کند. به خاطر همین دیگر کسی به این کاری ندارد. ولی همین اگر آن طلاها یک جا جمع بود خب بر میداشت و میرفت. آن هزینه اش پراکنده است باید از سنگ ها جدا کنند و امثال اینها مقدار خرجی که برای خالص سازی و تصفیه طلا از زوائد لازم هست به مقداری نیست که به دست انسان می آید. الآن یک سری چاه های نفت در بعضی از کشورها وجود دارد که استخراج نمی کنند. چون قیمت نفت پائین هست و هزینه ای که در مورد این چاه ها هست این صرف نمی کند. الآن فرض کنید برای هر بشکه پنجاه دلار است. اگر این پنجاه دلار بشود صد دلار، این صرف می کند چون شصت دلار هزینه استخراج دارد و چهل دلار سود دارد. این است که همیشه باید اینها را با هم دیگر سنجید. پس بنابراین جهل به مورد الزام خودش احیانا ممکن است منشأ این بشود که آن مصلحت الزامیّه از الزامی بودن بیفتد و برائت جاری شود.

سوال: بحث ثبوتی؟

پاسخ: بحث ثبوتی است. می خواهم بگویم ثبوتا این که آقای صدر می فرمایند علت برائت اجرا شدن در....

سوال: برائت ... می کنه که این گونه باشد.

پاسخ: ممکن است اینگونه باشد. نه به دلیل اینکه در مقابل مصلحت الزامیّه یک مصلحت ترخیصیه وجود داشته است. نه، مصلحت ترخیصی در مقابل آن وجود نداشته است. خود آن الزام هزینه

برای رسیدنش انقدر زیاد بوده است که آن مصلحت در ظرف جهل استیفایش برای شارع مهم نبوده است این را رها کرده باشد.

سوال: مثل شبهات غیرمحصوره؟

پاسخ: شبهات غیرمحصوره یک مقداری اینگونه است. شبهات غیرمحصوره به دلیل اینکه هزینه ای که می برد.

نکته دوم اینکه در محاسبات فقط مصلحت متعلّق را نباید در نظر گرفت. مصلحت خود تکلیف کردن یا مفسده خود تکلیف کردن هم مهم است. ببینید گاهی اوقات یک شیئ ممکن است ذاتا مصلحت داشته باشد. مسلحت آن هم ملزمه باشد ولی اینکه طرف را بخواهد انسان الزام بکند، ملزم شدن طرف به این کار مفسده دارد. گاهی اوقات همین که انسان بر دوش خود بار احساس کند این باعث می شود که احساس بار بر دوش یک فشار روانی بر انسان وارد کند که این فشار روانی باعث بشود که مولا این را به صورت الزامی از انسان نخواهد. بعضی از افراد وسواس هستند در نیت نماز. میگویند بین نماز واجب و مستحب برایشان فرق است. نماز واجب خیلی سخت نیت می کنند ولی در نماز مستحب نه. غسل واجب و غسل مستحب. غسل واجب حالت وسواس به آنها دست می دهد ولی در غسل مستحب این حالت دست نمی دهد. تفاوت اینها چیست. تفاوت اینها همان الزامی است که در شیء واجب هست و در شیء مستحب نیست. البته این نکته را هم ضمیمه بکنم که بعضی ها اشکال کرده اند که اگر مصلحت در نفس تکلیف باشد با تکلیف کردن شارع این مصلحت استیفا می شود و بنابراین دیگر لازم نیست انسان امتثال کند و امثال اینها. اینها خلط کرده اند. به اینکه ما می گوییم مصلحت در نفس تکلیف هست نه تکلیف به عنوان یک امر آنی الحدوث عملیه یک تکلیفی که یک زمان انجام می شود و تمام می شود. تکلیف یعنی مکلف بودن عبد به یک پدیده مستمر و (...) ( ده و پنج ثانیه) است. یعنی اینکه طرف ملزم باشد اینکه عقلا لازم الرعایه باشد برایش. این نتیجه آن اعتبار کردنی است که شارع می کند مراد این است. مصلحت در تکلیف یعنی مصلحت در مکلّف بودن. یعنی نتیجه آن مصدری که از فاعل سر میزند. حاصل مصدر به تعبیر بعضی ها.

بنابراین این نکته را هم باید در این محاسبات دخالت داد گاهی اوقات ممکن است مفسده در الزام این معارضه کند و مشکل ساز باشد. البته این نکته را اینجا می خواهم بگویم: گاهی اوقات ممکن است یک الزام انقدر مفسده نداشته باشد ولی وقتی جهل حاصل شد چون باید دو مورد الزام کند

این دو تا الزامی که حاصل شد دو مفسده زیادتری هست دیگر شارع این الزام را نمی کند. یعنی گاهی اوقات شارع اگر یک طرف معین باشد مصلحتی که در متعلق هست بر مفسده الزام بچربد ولی اگر آن متعلق مصلحت معین نبود مردد بین اطراف بود به دلیل اینکه برای رسیدن به این مصلحت باید چند الزام بکند. دو یا چند الزام کند و این دو یا چند الزام دیگر مفسده هایی که در الزام هست می چربد بر مصلحت متعلق اینجا ممکن است به همین جهت ولو اگر متعین بود. اگر متعین بود متعلق شارع امر می کرد. ولی حالا چون مردد شده است چون لازمه تردد تعدد اطراف است و برای رسیدن آن مصلحت باید امر های عدیده بکند و فرض این است که این امر ها در الزام آن مفسده وجود دارد ممکن است تعدد امر باعث شود که مفسده الزام بچربد بر مصلحت متعلّق دیگر امر شارع نکند برائت را جعل کند یعنی میخواهم بگویم که اینگونه نیست که مصلحت های واقعیه در ظرف جهل هیچ تغییر نکند. گاهی اوقات آن مصلحت های واقعیه در مقام جهل تغییر که می کند به این معنا تغییر می کند. هزینه رسیدن به آن زیادتر می شود، یا هزینه ذاتی اش زیادتر می شود به دلیل اینکه باید خب چند کار را انجام بدهیم یا هزینه ای که برای شارع دارد بخاطر اینکه الزام باید کند. و الزام کردن خودش ممکن است مفسده ای داشته باشد.

سوال: ؟

پاسخ: الزام شارع باعث می شود که مکلف ملزم شود

سوال: ..... چه احتیاط شرعی بدانیم چه عقلی

پاسخ: آن چیزی که ما می خواهیم بگوییم در واقع شارع مقدس آن هست که احتیاط را بر گردن مکلف می گذارد حالا اینکه کاشف این عقل است یا کاشف دلیل شرعی است یک بحث دیگر است. بحث ثبوتی می خواهیم بکنیم. میگوییم شارع مقدس که می خواهد امر کند آیا این که در بعضی موارد شارع امر ظاهری نکرده است به احتیاط، برائت جعل کرده است. آیا بخاطر این بوده است که آن مصالح واقعیه در مقام تزاحم ارزشش کمتر از مصلحت ترخیصیه بوده است. اصلا مصلحت ترخیصیه، ترخیص ما عن مصلحهٍ بوده اباحه اقتضائیه بوده است. ما می خواهیم بگوییم که لازم نیست اباحه مجهوله اباحه اقتضائیه باشد. اباحه مجهوله اگر اباحه لا اقتضائیه هم باشد گاهی اوقات خود آن مصلحت در ظرف جهل به گونه ای می شود که دیگر شارع را به الزام وادار نمی کند. یا به جهت اینکه هزینه بیشتری امتثال می برد. امتثال بردن. یا بخاطر اینکه هزینه بیشتری امر شارع می برد. یک مفسده ای در امر وجود دارد که اگر متعلّق امر متعین باشد آن مفسده

مضمحل می شود. مندک می شود در مصلحت واقع. ولی اگر متعلق امر متعدد شد چون اوامر عدیده باید بکند آن مفسده در الزام غالب می شود و می چربد بر مصلحت متعلّق.

سوال: ؟؟

پاسخ: اینها در نحوه تحلیل ما در آن بحث ها دخالت دارد.

سوال: در بحث های اثباتی هم تأثیر می گذارد؟

پاسخ: در بحث های اثباتی هم ممکن است تأثیر گذارد

عمده قضیه در تحلیل حالا بحثش را ذکر می کنم. اینها در این بحث خیلی مؤثر است که اصل اولیه آیا قبح عقاب بلا بیان است یا اصل اولیه مسلک حق الطاعه است؟ اینها را حالا مفصل در موردش صحبت می کنیم و در موردش بحث می کنیم. این هم دو نکته

نکته سومی که اینجا هست که اجمالا عرض بکنم که در این بحث ها باید به آنها توجه کرد این است که آیا مصلحت و مفسده ای که در ملاکات ما می سنجیم و باعث می شود که شارع طبق آنها امری کند یا نهی بکند یا ترخیصی جعل کند مصلحت شخص مکلفین است یا مصلحت نوع مکلفین. کدام را ملاحظه کرده است؟

بنظر من مصلحت الزام می تواند شخصی باشد می تواند نوعی باشد. ولی اگر مصلحت ترخیص همیشه شخصی است. مصلحت ترخیصی که منشأ می شود که شارع ترخیص جعل کند این همیشه شخصی است و حالا این را بعد در همان بحث قاعده قبح عقاب بلا بیان به نظر من این دخالت دارد در تحلیل آن قاعده و این اصلا ترخیص یعنی

سوال: نوعی نمی تواند باشد؟

پاسخ: خیر نوعی نمی تواند باشد.

حالا این را من بعد نکته اش را عرض می کنم

سوال: بحث حرج و اینها چگونه می شود؟ مثلا حرج نوعی گفته می شود. آن ترخیص است یا خیر.....

پاسخ: ....

یک سری نکاتی هست که من بیشتر حالا سرفصل هایش را می خواهم عرض کنم و هنوز پخته اش نکرده ام به نظرم می رسد که در آن بحث ها این ها دخالت دارد و امثال اینها.

به هر حال یکی از بحث ها بحث تأثیر مصلحت شخصیه و مصلحت نوعیه در تحلیل این مسائل است. اینهارا عرض کردم بیشتر نمی خواهم بحث کنم چون یک مقدار هم برای خودم هم بحث آن پخته نیست. می خواهم سرفصل ها را بگویم که بعدا هم رویش فکر کنید و خودم هم بعدا روی آن بیشتر فکر کنم ببینم چه نتیجه ای می گیرم. اجمالا احساس می کنم که در آن بحث این ها تأثیر دارد. خب حالا اینها بماند.

بیایید در بحثی که در ما نحن فیه داشتیم که آیا نتیجه دلیل انسداد اعتبار ظن به واقع هست یا ظن به طریق؟ یعنی اینکه اگر ما یک شیء را که محتمل است شارع آن را حجت قرار داده باشد ولی دلیل اثباتی برای حجّیت آن قطع آور نیست ولی احتمال زیاد می دهیم که آن حجت باشد. مثل خبر واحد. بگوییم مثلا ادله حجیت خبر واحد قطعی نیست. مفهوم داشتن آیه نبأ بر ما مسلم نیست و امثال اینها ولی ظن ما این هست که شارع خبر واحد را حجت کرده باشد. آیا دلیل انسداد می گوید که شما خبر واحد را حجت تلقی کن ولو اینکه در یک موردی ظن شخصی حاصل نکند نتیجه اش این می شود دیگر. احدهما کافی است یا خیر باید هم ظن شخصی بیاورد و هم ظن به حجّیت طریق. مجمع این دو شیئ را و احتمالاتی که در آن بحث مطرح است.

مرحوم شیخ انصاری در مقدمه یک مطلبی را فرموده است و می فرماید که اشکالی نیست که اگر شکی در حجیت طریق داشته باشیم این شک به درد نمی خورد. بحث سر این هست که ظن در حجیت طریق اعتبار دارد یا خیر. حاج آقا اینجا در همین بحث وارد بحث شده اند که آن مبنای مرحوم شیخ که به عنوان یک پیش فرض گرفته است که این درست است یا خیر. حالا من قبل از اینکه در مورد فرمایش حاج آقا صحبت کنم یک نکته ای را به عنوان اصل مفروضی که در این بحث قرار داده شده است عرض کنم خب این که در این محاسباتی که در این دلیل انسداد قرار گرفته که ترجیح مرجوح بر راجح قوی است فقط قوت احتمال ملاحظه شده است در حالی که باید قوت محتمل را هم ملاحظه کرد و اساسا یک مورد برای اینکه ببینیم ارزش یک احتمال چه مقدار است درجه اهمیت محتمل ضربدر درجه احتمال اهمیت را می آورد. یعنی اگر فرض کنید یک مسیر را ما طی کنیم صد در صد، صد تومان پول گیرمان بیاید یک مسیر دیگری طی کنیم پنجاه درصد هیچی گیرمان نمی آید و پنجاه درصد دویست تومان گیرمان می آید ارزش این با ارزش آن که صد در صد صد تومان گیریمان می آید مساوی است. چون پنجاه درصد ضربدر

دویست می شود صد درصد. البته یک نکته ای را من اینجا ضمیمه بکنم. گاهی اوقات نقض هایی بر این قاعده ضمیمه می شود می گوید که خب من مثلا الآن گرسنه هستم. اگر این مسیر را بروم حتما یک نان خالی گیرم می آید برای خوردن و این مسیر را بروم ممکن است هیچی گیرم نیاید و ممکن است پلوخورشت گیرم بیاید. آیا مساوی هست در نزد هم یا اینکه آن چیزی که حتما یک نان خالی گیرم می آید آن را انسان طی می کند. پاسخ مطلب این است که اینجا یک خلطی شده است. آن این است که ببینید ما به جای پلو خورشت مثال را اینگونه بزنم اگر این مسیر را بروم یک نان گیرم می آید و اگر این مسیر را بروم دو نان گیرم می آید. آن فایده ای که برای شخص گرسنه از اولین نان حاصل می شود خیلی بیشتر از آن فایده ای است که از دومین نان حاصل می شود چون طرف گرسنه است و اگر چیزی گیرش نیاید ممکن است از گرسنگی بمیرد. صرف الوجود نان و اولین نان ارزش خیلی زیادی دارد. ما فقط در این نقضی که شده است نقض این است که طرف اگر گرسنه است نان گیرش نیاید از گرسنگی می میرد و سختی زیادی می کشد. آن یکی یک چیز زائدی هست و خب ممکن است یک نان بخور نمیری اینطرف گیرش بیاید آن طرف یا می میرد یا نه تنها نان بخور نمیر بلکه کاملا سیر می شود و یک سیری قابل توجهی پیدا می کند. این است که انسان آن طرفی را که از به اصطلاح گرسنگی می خواهد نجات پیدا کند آن را انتخاب می کند به دلیل اینکه ارزش نان اول با این عنوان، بسیار بیشتر از ارزش نان دوم است بنابراین به تعبیر دیگر اینکه اصلا من گرسنه بمانم ضرری که به من متوجه می شود خیلی بیشتر از ضرری است که در اثر نرسیدن نان دوم متوجه من می شود. آن حالا یک لذتی که در اثر رسیدن نان دوم بمن حاصل می شود آن لذت بمن نمی رسد. ولی در آن یکی من می میرم اصلا زندگی ام به مخاطرف می افتد و امثال اینها. ما نباید مثال را اینگونه بزنیم. باید مثال را اینگونه بزنیم که طرف آن احتیاجات اولیه را دارد، احتیاجاتی که حیات و ممات او به آن وابسته است دارد، حالا امر دائر بین دو چیز هست. هر دو برای توسعه در زندگی مصالح شخصی مادی را که در نظر بگیریم دو مسیر هست هر دو توسعه زندگی ایجاد می کند یک مسیر قطعا صد هزار تومن به من پول می دهد و یک مسیر هم احتمالا هیچ سودی ندهد و احتمالا دویست هزار تومان سود بدهد. خب مساوی است. ممکن است این آدم صد هزار تومن را برود و ممکن است آن دویست هزار تومن را و این ها ویژگی های روانی اشخاص در اینکه کدام یک از این مصالح برایش مهم تر باشد باز هم فی الجمله دخالت دارد. مثلا یک نفر اصلا برق دویست هزار تومانی برایش اهمیت دارد. اینکه یک دفعه پولدار شدن این خیلی برایش مهم است که صد هزار تومان خیلی انقدر برایش مهم نیست. می خواهد یک پولی بدست بیاورد که به دوستانش فخر فروشد که من انقدر پول دارم و امثال

اینها. با صد هزار تومن باز هم یک سری نکات جانبی دیگری در آن بحث ها گاهی اوقات داخل می شود و باعث می شود که انسان هایی که بلند پرواز هستند می گویند یا همه یا هیچ. اینکه در یک جای متوسطی بخواهم بایستم اصلا من را راضی نمی کند. من می خواهم به گونه ای باشد که همیشه نسبت به همگنان خود بالاتر باشم. غرور می توانم بفروشم فخر می توانم بفروشم، آن روحیه شخصی فخرفروشانه اینها دخالت دارد. این نکات باعث می شود که احیانا آن طرفی را که به اصطلاح مصلحتش محتمل است انسان آن را ترجیح دهد. یعنی ما در محاسباتی که می خواهیم بکنیم باید از این جور نکات شخصی غمض غین کنیم. این نکات شخصی که وابسته به این هست که آیا مصلحت اصل قوام زندگی شخصی هست یا قوام آنها نیست آنها را باید کنار گذاشت. حالا به تناسب یک مطلبی را بگویم که در بعضی از کشورهای کجا بوده در جنگ هیچ چیزی نداشته اند و در حال مرگ بوده اند آنها می گویند ما هیچ چیزی نمی خواهیم نه آزادی می خواهیم، فقط نان خالی می خواهیم. شعاری که می دادند و این یک مرحله ای هست که آزادی و دموکراسی و اینجور چیزها همه فرع،

یعنی خالی نبودن نه پر بودن به آن معنا یعنی یک سری حقوق اولیه وجود دارد که نمی شود از آن غمض عین کرد. بعد از اینکه آن حقوق اولیه تأمین شد انسان باید به چیزهای دیگر بپردازد. در چیزهای عقلائی اش آن مسائل وجود دارد. از آن طرف انسان ها در بلندپروازی و بلندپرواز نبودن در عزّت نفس داشتن و نداشتن، این عزت نفسی که اینجا می خواهم بگویم به معنای مادی اش هست. یعنی آن کسی که می خواهد رئیس بشود را می خواهم بگویم که عزیز النفس است. عزت نفس واقعی نیست که آن مرحله دیگری است. ولی غرضم این هست که این جور چیزها ویژگی های فردی انسان ها در انتخاب یک طریق دخالت دارد. ولی اگر از همه این جهات بگذریم و دقیقا مساوی بدانیم از همه جهت آن مصالح را ارزش یک احتمال به این هست که یعنی آن فایده ای که یک شیء دارد، ارزش احتمالی شیء ضربدر ارزش محتمل نتیجه بحث را می دهد. خب حالا که این چنین شد در ما نحن فیه حاج آقا این مطلب را متعرض می شوند، ایشان می فرمایند که:

فرض کنید یک مظنون الواقع به احتمال شصد درصد مظنون الطریقیه. این هم به احتمال مثلا پنجاه درصد. ببینید آن که مظنون الطریقیه هست، این خودش یک حالا من نوشته ام محتمل الطریقیه، این خودش یک احتمال مطابقت با واقع دارد دیگر. فرض کنید اگر یک محتمل الطریقیه هفتاد درصد، فرض این است که مظنون الواقع نیست دیگر محتمل الطریقیه است پنجاه درصد هم احتمال دارد مطابق واقع باشد.این پنجاه درصدی که محتمل است مطابق با واقع باشد. یعنی پنجاه درصد احتمال

دارد مطابق واقع باشد حالا فرض بکنیم که واقع و طریقیت اینها از جهت اهمیت محتملی که هست یکسان باشند از آن بحث اهمیت محتملا فعلا غمض عین کنیم. آن را اصلا در این محاسبات نیاورید. خب آن که محتمل الطریقیه هست معنایش این است که اگر مطابق واقع بود، به احتمال پنجاه درصد مطابق واقع، پنجاه درصد گیر ما می آید. خب فرض کنید اگر واقع صد درجه مصلحت در آن وجود دارد. به احتمال پنجاه درصد مطابق واقع، این به احتمال شصت درصد مطابق واقع است. بنابراین ارزش آن شصد درجه است. شصد درصد ضربدر صد می شود شصد درجه. اما آن که محتمل الطریقیه هست، آن محتمل الطریقیه اولا پنجاه درصد احتمالا مطابقت واقع دارد. بر فرض مطابقت واقع پنجاه درجه من مصلحت گیرم می آید. بر فرضی که این مطابق واقع نباشد که پنجاه درصد آن هست، به پنجاه درصد احتمال شارع این را طریق قرار داده است. معنای طریق قرار دادن این است که شارع در فرض عدم مطابقت با واقع یک مصلحت دیگری وجود داشته است که آن مصلحت دیگر جانشین مصلحت واقع هست. این محتمل الطریقیه

سوال: ؟؟

پاسخ: نه نه اصلا کلا. علتی که شارع یک شیء را طریق قرار می دهد. طریق به اعتبار این هست که در فرضی که آن به واقع نرسیده، جایگزین و بدل واقع هست. و بالاخره یک مصلحتی، حالا مصلحت را به معنایی بکنیم ما باید

سوال: همین که تعذیر داشته باشد کافیست؟

پاسخ: باید مصلحت داشته باشد

سوال: مصلحت معذّریه

پاسخ: به هر حال فرض این هست که حالا شارع به علت اینکه در فرض عدم اصابت به واقع مصلحتی در آن وجود داشته است این را مصلحت را ملاحظه کرده است و امثال اینها.

حالا آن مصلحتش مصلحت نوعیه است، مصلحت در نوع موارد چی هست آنها را فعلا کاری نداریم. آن مقدمات را من برای این آوردم که با توجه به آن نکات داریم که آن مصلحتی که در یک طریق هست ممکن است انواع و اقسام مختلف باشد. ولی به هر ال طریق در ظرفی که ما را به واقع برساند که به واقع رسانده است. در ظرفی که ما را به واقع نرساند در آن ظرف چطور این طریق حجت هست و معذّر هست؟ معذریت آن به این خاطر هست که یک مصلحتی وجود دارد

که جانشین مصلحت واقع می شود. و الا معنا ندارد که آن معذّر باشد. خب این پنجاه درصد محتمل الطریقیه هست که این پنجاه درصد محتمل الطریقیه در فرض عدم اصابت به واقع اثر دارد. یعنی پنجاه درصد ضربدر پنجاه درصد یعنی بیست و پنج درصد. بیست و پنج درصد هم اینجا ارزش دارد. این پنجاه درصد به اضافه بیستو پنج درصد می شود هفتاد و پنج درصد. ارزش احتمالی نهایی اش هفتاد و پنج درصد است. در حالی که آن مظنون الواقعی اش هفتاد و پنج درجه است. در حالی که آن شصد درجه بود. یعنی این محتمل الطریقیه ای که شاید پنجاه درصد هست منهای آن بحث محتمل را بخواهید در آن بحث پیش بکشید که آن هم اصلا این محاسبات را یک مقداری تغییر می دهد. محتمل الطریقیه این محاسبات بستگی دارد که احتمال طریقیت آن چقدر باشد. احتمال اصابه به واقع آن چقدر باشد. و حاصل سرجمع این مجموعه چقدر باشد. بنابراین اگر فرض کنید که آن مظنون الواقع به جای شصت درجه هشتاد درجه باشد. خب این الآن شده هفتاد و پنج درجه آن یکی شده هشتاد درجه. خب آن یکی ارزشش بیشتر است. ولی اگر نه همان شصت درجه باشد، این پنجاه درصد را نباید فقط ملاحظه کرد. این پنجاه درصد این احتمال که در ظرف عدم اصافه این پنجاه درصد اثرش در ظرف عدم اصابه به واقع است که این اثر را باید با اثری که در ظرف اصابه به واقع هست جمع کرد یک نتیجه ای می دهد.

سوال: فرمودین الآن به نظر حق الطاعه قبح عقاب بلا بیان در آن مؤثر باشد

پاسخ: بعدا به این ها می پردازیم. الآن فعلا می خواهیم بگوییم که عقل آیا در جایی که واقع برای من مکشوف نیست میگوید شما برو مظنون الواقع را بگیر. فرض کنید دو راه وجود دارد. یک راه آن مظنون الواقع است و یک راه آن محتمل الطریقیه است. هر دو را من نمی توانم اخذ کنم باید یکی را اخذ کنم. کدام در نظر عقل ترجیح دارد. آیا آن مظنون الواقع ترجیح دارد؟ یا آن

سوال: یعنی اگر عقل قاعده قبح عقاب بلا بیان را قبول داشته باشد.

پاسخ: فرض ما این است که به هر حال اینجا باید یک احتیاط فی الجمله ای بکنیم. فرض ما در دلیل انسداد این است دیگر. دلیل انسداد بر این مبنا استوار است که ما در جمیع اطراف نمی توانیم احتیاط کنیم. نتیجه مقدمات انسداد از یک طرف احتیاط کامل امکان پذیر نیست احتیاط ناقص هم لازم است. بحث این است که آن احتیاط ناقص در کدام طرف باید باشد.

سوال: قبح عقاب بلا بیان اینجا جاری نیست؟

پاسخ: فرض این است که قبح عقاب بلا بیان جاری نیست. اگر جاری باشد که این حتما پیش نمی آید. بحث این است که ما بالاخره باید یک احتیاطی بکنیم. احتیاط به مظنون الواقع هست یا به مشکوک الطریقیه؟ شیخ می فرماید که شما باید در این مثال مظنون الواقع را بگیرید و مشکوک الطریقیه را رها کنید. حاج آقا می فرمایند که نه تفاوت دارد و گاهی اوقات احیانا مشکوک الطریقیه را شما باید اخذ بکنید. بستگی دارد که احتمال طریقیت طریق چقدر باشد. حتی ببینید گاهی اوقات این محتمل الطریقیه ممکن است موهوم الطریقیه باشد. به احتمال چهل درصد. این چهل درصد بر فرض عدم اصابه به واقع چهل درصد طریق است. چهل درصد از پنجاه درصد می شود بیست به علاوه پنجاه درجه این موهوم الطریقیه ارزشش می شود هفتاد درجه. یعنی حتی موهوم الطریقیه گاهی اوقات بر مظنون الواقع مقدم است. در این استدلال به این نکته توجه نشده است. که همیشه این گونه نیست که موهوم الطریقیه، حالا این را من فردا تکمیل می کنم. نتیجه اش در ظن به واقع و ظن به طریقیه چیست و این نتیجه اش این می شود که نوعا ظن به طریق مقدم می شود. و این یک اثری دارد در بحث ها که من این را بعدا عرض می کنم که این باعث می شود که حاج آقا عملا دلیل انسدادی که پیاده می کنند به مبنای قوم نزدیک می شوند. یعنی در مقام عمل ایشان این که فقه ایشان در مقام عمل با وجود تمایلی که به انسداد دارند تغییر چندانی با کلمات قوم ندارد بر این مبنای خاصی است که در اینجا دارند که بعدا انشاءالله توضیح می دهم.

و صلی الله علی سیدنا و محمد و آل محمد.